



عکس از ویب بلاگ پیام عدالت

زادگاه ناصر خسرو

نوشته: حسینی حسنیار شغنانی

۲۹ سپتمبر ۲۰۲۴

گرچه مرا اصل خراسانی است
از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانه رسول
کرد مرا یمگی و مازندری

سالهاست که دعوی بر سر زادگاه یا همان محل تولد رجال برجسته جریان دارد. ناصر خسرو یکی از این شخصیت‌های شهیر میباشد. ناصر خسرو یک شخصیت

فرا زمانی و فرامکانی است، او را نمیتوان وابسته به یک جغرافیا دانست، او در وهله نخست متعلق به ادبیات با شکوه و با عظمت دنیای فراسی است، و ثانیاً از مفاخر برجسته اسماعیلی و ثالثاً مربوط به بشریت است.

علاوه بر آنچه که گفته آمد گاهی انسانهای کنجکاو و جامعه پژوهشگر از خود می پرسد که واقعا این شخصیت برجسته در کجا به دنیا آمده است. شاید این یکی از آنها پرسش هایی است که ما هم در مورد رجال برجسته از خود میپرسیم. چند روز قبل در فیسبوک سوالی مطرح شد که زادگاه ناصر خسرو کجاست. پاسخها متفاوت بودند. کسانی که در همه پرسسی سهم داشتند و پاسخ دادند خیلی هم جالب بودند.

22 درصد نوشته اند قبادیان تاجیکستان

45 درصد نوشته اند قبادیان بلخ.

18 درصد دیگر هم پاسخهای در هم و بر هم داده اند.

11 درصد هم نوشته اند قبادیان بلخ در تاجیکستان.

معلوم میشود که دیدگاهها مختلف اند فقط در یک چیز بین دوستانیکه ابراز نظر کرده اتفاق نظر وجود دارد و آنهم ناحیه قبادیان است.

در این شک نیست که ما دو قبادیان داریم که یکی مربوط به بلخ و دیگری واقع در قلمرو تاجیکستان میباشد.

نخستین کسی که زادگاه ناصر خسرو را قبادیان تاجیکستان نوشت دانشمند فقید شوروی برتلس بود، در کتاب « ناصر خسرو و اسماعیلیان »، چاپ سال 1968 میلادی. انگیزه این کار معلوم نیست. معلوم میشود که برتلس این کار را آگاهانه کرده است. دال بر ادعا این است که وی مینویسد که ناصر خسرو در سال 1004 میلادی قبادیان ختلان از توابع بلخ به دنیا آمد.

قبادیان ختلان یک عالم سخن در خود دارد.

ختلان در آن سوی رود جیحون قرار دارد، که مربوط ماورالنهر میشود و مردم آن را سغدی میگفتند که زبان آنها سغدی بود.

در دانشنامه ایرانیکا آمده است که برخی ختلان را از توابع بلخ میدانند و این رای خطاست زیرا ختل در عقب جیحون قرار دارد و واجب است که ماورالنهر دانسته شود.

در نزهت القلوب نوشته حمدالله مستوفی و چاپ دبیر سیاقی در صفحه ۱۹۱
 میخوانیم : ختلان ولایتی است در ماورالنهر در نزدیکی بدخشان.
 بلخ در این سوی رود جیحون موقعیت دارد و مربوط به خراسان بزرگ میشود
 و مردم آن را بخذی، یا باختری . . . میخواندند و زبان دیار بلخ هم باختری بود.
 پس از سقوط هیپتالیان ختلان افتاد دست ترکان و بلخ دست ساسانیان. در
 تاریخ این دو سرزمین همیشه جدا از هم بوده و هیچگاه یکی تابع دیگری نبوده اند.
 از سوی دیگر ختلان یک شهر بازرگانی بود، و از نظر فرهنگی با بلخ اصلا
 قابل مقایسه نبود.

بلخ باستانی نسبت داشتن رونق خوب فرهنگی حتی قبل از اسلام دارای معابد
 و مدارس مهم و بنام بود که شخصیت برجسته از همین مدارس فارغ شده اند. برای
 ثبوت ادعا میخواهیم برخی از رجل برجسته که زادگاهشان بلخ بود را معرفی کنیم:
 زرتشت پیامبر برای بار نخست موعظه های خود در همین شهر برای مردم
 تبلیغ میکرد. یکی از دو آتشکده بزرگ و مشهور زرتشتیان در بلخ بود. کیومرث
 نخستین پادشاه در جهان نیز در همین شهر به دنیا آمد.
 بلخ دارای جامعه کوچک یهودیان بود. از اسامی باب الیهود (دروازه یهودیان)
 و الیهودیه (محله یهودیان) .

دانشنامه یهودیان در دنیای اسلام، در سال 2010 میلادی توسط بن زبیران
 نوشته شده است.

روایات اسلامی حکایت میکنند که آرمیا نبی آخر عمرش را در بلخ سپری
 کرد و حزقیال نبی در بلخ مدفون میباشد.
 (فیشل. دانشنامه یهودیان. جلد چهار).
 بلخ به عنوان یکی از مراکز بودایی نیز شناخته شده است. معبد بزرگ نوبهار
 بلخ که نشاندهنده عظمت بوداییان بلخ بود.

بناهای بلخ

گذشته از همه بلخ که زمانی پایتخت باختریان بود دارای بناهای زیادی میباشد که حکایت از عظمت این دیار میکنند، هرچند که خیلی از بنا از بین رفته اند ولی آنهاییکه تا کنون تا حدودی از گزند زمان در امان مانده اند عبارت از:

تخت رستم و تپه رستم

مسجد نه گنبد

آرامگاه رابعه بلخی نخستین شاعر زن در تاریخ ادبیات فارسی

بالاحصار بلخ

مسجد خواجه پارسا ولی

مسجد سیدسبحانقلی

بلخ را به عنوان نخستین مهد فرهنگ عرفانی میشناسند، این برای آنکه بلخ مرکز ادیانی بود که به گونه ی بر فرهنگ عرفانی تاثیر گذار بوده اند.

رجال معروف برخاسته از بلخ

شخصیتهای معروف که بگونه به بلخ تعلق خاطر دارند، برخی از اشخاص دارای شهرت جهانی میباشند. تعداد رجال برجسته نهایت زیاد و ما در اینجا اسامی چند نفر را می آوریم که شهرت آنها فراتر از جهان فارسی میباشد.

ابن سینا که پدرش بلخی بود و ازین بابت او را نیز ابن سینای بلخی میدانند.

مولانا جلال الدین محمد بلخی که در بلخ به دنیا آمد

امیر خسرو دهلوی که پدرش سیف الدین بلخی بود

رابعه بلخی دختر کعب نخستین شاعر زن در زبان فارسی

دولت شاه سمرقندی مینویسد که منوچهری نیز در بلخ به دنیا آمد و در جوانی

به دامغان رفت.

رشید الدین وطواط

صالح بلخی

شهید بلخی

الموید بلخی

ابوشکور بلخی

معروفی بلخی

عنصری بلخی

انوری نیز در بلخ دیده به جهان کشود

محمد ابن خاوندشاه بلخی نویسنده تاریخ روضة الصفا

دقیقی بلخی

ابومنصور سراینده نخستین شاهنامه که فردوسی کار او را مبدا کار خود قرار

داد.

عبدالله پدر ابن سینا

بهاءالدین ولد پدر مولانا جلال الدین بلخی

شخصیتهای منصوب به بلخ

ضحاک بن مزاحم متکلم و مفسر مسلمان

ابراهیم ادهم صوفی و در واقع سر سلسله صوفیان

ابومسلم خراسانی سردار معروف خراسان که بساط امویان را برچید

امام قتیبه فقیه و محدث بزرگ (با مسلم قتیبه باهلی یکی نیست)

خالد ابن برمک وزیر اعظم عباسیان

ابوزید بلخی عالم جغرافی دان، ریاضی داد و طبیب

ابوالقاسم بلخی رئیس معتزلیان بلخ و بصره

حیوی بلخی متکلم نامی یهودی و منقد اناجیل

ابن بلخی مورخ

رای ناصر خسرو

بیایید با هم برویم به سراغ ناصر خسرو که خود درین باره چه گفته است.

قصیده ۲۳۵ صفحه ۵۸۵

ناصر خسرو فیلسوف، شاعر، جهانگرد، طبیب و جغرافیدان بزرگ در سال ۳۹۴ قمری مطابق ۳۸۳ خورشید/ ۱۰۰۴ میلادی به دنیا آمد. ناصر خسرو در یک خانواده دهقان (دهگان) به دنیا آمد. دهگانان قشر شریف و مورد اعتماد و الطاف سامانیان بودند. دهقانان کدخدایان روستاها و شهرها بودند، امرای برای مشروعیت گرفتن به آنها سخت نیاز داشتند.

ناصر خسرو درست زمانی به دنیا آمد که محمود غزنوی بساط سامانیان را در بخارا جمع کرده بود. محمود در غزنی بر اریکه قدرت تکیه زده بود. از سامانیان فقط نام مانده بود و یک نوع نوستالژی و آن هم فقط در میان توده های زحمتکش و کشاورزان که حالا به ابزار تولید غزنویان مبدل گشته اند. روحانیون حتی یاد هم از آن دوره نمی کردند. این گروه محمود را ناجی و بانی و تکیه گاه شریعت میدانستند. مشروعیت محمود مربوط به ارتشیان و روحانیون بود. روحانیون فتوا میدادند و محمود دستور صادر می کرد و لشکریان هم اجرا میکردند. حاصل رنج زحمتکشان وارد خزانة میشد و از آنجا در تهیه اسباب جنگ و هزینه سنگین لشکر میشد و به جیب روحانیون میریخت. بزرگزادگان وارد ارتش سلطان می شدند. کارگزاران سلطان به هیچ کس به غیر از دو گروه فوق پیشیزی ارزش قائل نبودند. در چنین فضای خفقان بزرگزادگان در دو راهی قرار گرفتند. خانواده ناصر خسرو اهل سپاه و جنگ و گرز و نیزه نبود. ناصر خسرو برای احیای اعتبار خانواده روان مدرسه شد.

ناصر خسرو از نوجوانی به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت و قرآن را از بر کرد، همزمان در دیگر علوم نیز تبحر یافت. در سنین جوانی وارد خدمت در دربار سلاطین بزرگ غزنویان از جمله محمود و مسعود گردید. اینکه در دربار غزنویان شغل ناصر خسرو چه بوده معلومات دقیق در دست نیست، اما میتوان حدس زد که متصدی کار دیوان بوده است.

ناصر خسرو پس از شکست غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان به مرو که نخستین پایتخت آنها بود رفت، و به دربار سلیمان چغری بیک، برادر طغرل

سلجوقی وارد خدمت شد. از این بابت در برخی از متون به نام مروزی نیز از وی یاد شده است.

ناصر خسرو که در کارهای دیوانی دارای تجربه بود، در دربار سلجوقیان تازه به قدرت رسیده‌ها عزت تام و اکرام تمام شغل دبیری را از آن خود کرد. از فحوای نوشته هایش بر می آید که وی در دربار سلجوقیان دارای اسم و رسم و نام و نشان بلند بوده است.

دستم رسید بر مه ازیرا که هیچوقت
بی من قدح بدست نگیرد همی وزیر
پیش وزیر با خطر و حشمتم از آنک
میرم همی خطاب کند خواجه خطیر.

یا در جای دیگر میگوید :

همان ناصر م من که خالی نبود
ز من مجلس میر و صدر وزیر
به نامم نخواندی کس از بس شرف
ادبیم لقب بود و فاضل دبیر

پس چه شد؟

آن همه اعزاز و اکرام، جاه و مقام، منزلت و آبروی و جایگاه رفیع، همه جاه و جلال و جبروت که در دربار داشت رها کرد و راهی سفری شد که عاقبت آن منجر به آوارگی و دوری از یار و دیار و خویش تبار گردید؟

این پرسش را خود در سفرنامه توضیح میدهد.
در عنفوان چهل سالگی در روان او در اثر خوابی که میبیند انقلابی پدید می آید که مثل هم ولایتی اش ابراهیم ادهم به همه چیز دنیا پشت پا میزند و ترک یار و دیار میکند. سفر دور و دراز را آغاز میکند که انجام و فرجام آن را خود هم نمیداند و یا شاید عاقبتش را قبلا حدس زده بود. سفری که عاقبت آن تبعید بود، و نتیجه اش افتخار ابدی. سفری که بلخ را در بهای آن برای همیشه رها کرد و یمگان را به عنوان مسکن دائمی انتخاب نمود.

از فحوای سخنانش بر می آید که قبل از سفر مردی خوشگذران و میخواره بوده است. شبی در خواب می بیند که کسی او را مخاطب قرار میدهد و می گوید « چند خواهی خوردن ازین شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر به هوش باشی بهتر».

ناصر در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری در پاسخ میگوید « حکما چیزی بهتر ازین نتوانستند ساخت که اندوه دنیا ببرد».

شخص گفت: «حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی و بی خردی رهنمون باشد. چیزی باید که خرد و هوش بیافزاید».

ناصر میپرسد: « من این از کجا آم؟ »

گفت «عاقبت جوینده یابنده بود» و به سمت **قبله** اشاره کرد.

همین خواب سبب شد که ناصر خسرو به همه چیز دنیا پشت پا زد. سفری را در پیش گرفت. سفری که هفت سال عمرش را بلعید. در هفت سال سفر چندین بار پوست بیانداخت، در چندین کوره گداخته و آب دیده شد. هر بار که پوست میانداخت ناصر دیگر میشد و هر بار که گداخته میشد آبدیده و آبدیده تر میشد. چنان در هاون علوم عقلی و نقلی کوفته شد و در ادبیات فارسی چنان مقام شامخ را از آن خود نمود که کسی را یارای برابری با وی نیست.

اگر تا اینجای ویدیو را پسندید لطفا در ادامه نیز ما را همراهی نموده و محتوی را با دیگران نیز شریک سازید.

درین بحث منابع ما سه کتاب میباشند:

- دیوان اشعار به تصحیح کرامت الله تفنگدار شیرازی.
- تحلیل سفرنامه ناصر خسرو به قلم دکتر جعفر شعار.
- یادنامه ناصر خسرو: مجموعه مقالات کنگره بین المللی ناصر خسرو: دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی 23 تا 28 شهریور/ ثور 1353.
- ناصر خسرو و اسماعیلیان. تالیف برتلس ایفگینی

موضوع بحث زادگاه ناصر خسرو است

ناصر خسرو فرزند زمانها و فراتر از یک سرزمین خاص است، به تعبیر دیگر به یک سرزمین خاص تعلق ندارد، او به بشریت و دنیای دانش تعلق دارد. روی هم رفته تمام دانشمندان و بزرگان در یک نقطه ای از کره خاکی در یک خانواده از پدر و مادری به دنیا آمده اند و در نهایت به یک قوم، قبیله و سرزمین خاص تعلق دارند. از این بابت جاییکه ناصر خسرو در آنجا چشم به جهان گشوده، رشد کرده، مدرسه رفته آموزش دیده مهم میباشد. هر چند در باره محل تولد حکیم ناصر خسرو پژوهشگران اتفاق نظر دارند که در بلخ به دنیا آمده است. همه مینویسند که وی در سال ۳۹۴ قمری برابر به 1004 میلادی در روستای قبادیان از توابع بلخ به دنیا آمده است. موضوع اصلی بحث همین قبادیان است.

برتلس خاورشناس شوروی در کتاب ناصر خسرو و اسماعیلیان در « شرح احوال ناصر خسرو » مینویسد که وی (ناصر خسرو) در قبادیان واقع در ناحیه بلخ تولد یافته است.

(ناصر خسرو و اسماعیلیان. برتلس. ترجمه آرین پور. صفحه ۱۶۸).

دانشمند فقید شوروی آگاهانه و یا غیر آگاهانه از قبادیان بلخ یاد نمیکند. وی بر این باور است که قبادیان ناحیه ایست در ختلان در جنوب جمهوری تاجیکستان امروزی. برتلس در ادامه از قول سمعانی که وی هم از قول ابوالقاسم بلخی شخصیت ناشناخته می نویسد که : قبادیان از آب فراوان و باغها و کشتزارهای خرم پیرامون این شهر (قبادیان) سخن میگوید. برتلس سخن نویسنده را پذیرفته و بدون اندکترین تامل آن را در کتاب خود نقل میکند. جای تامل است که سخن در باره کدام قبادیان رفته است. منظور ابوالقاسم کدام قبادیان بوده است. همین قبادیان که امروز هم مثل یک کویر در جنوب ختلان واقع است و اهالی آن از کمبود آب رنج میبرند و یا سخن در باب آن قبادیان رفته است که امروز نیز یکی از روستاهای خوش آب و هوای استان بلخ در شمال افغانستان میباشد؟

برتلس ساده لوحانه با استناد بر احترام و ارادت وی نسبت به سامانیان و پهلوانان شاهنامه حدس میزند که وی در ختلان زندگی کرده است. مگر مردم بلخ به سامانیان و پهلوانان شاهنامه ارادت و احترام نداشتند؟

این یکی از ضعیف ترین نتیجه گیریهای جناب برتلس میباشد.

نویسنده ناصر خسرو و اسماعیلیان در ادامه می نویسد از سنین جوانی ناصر خسرو تا روزی که به مصر سفر کرده، تقریباً اطلاعی در دست نیست. کمی بعدتر مینویسد: ناصر خسرو هنگامی که از قبادیان به بلخ رفته بسیار جوان بوده. برتلس از کجا در آورده که ناصر خسرو در جوانی از قبادیان به بلخ رفته است؟

برتلس متوجه ضد و نقیض گویی های خودش نیست که در ادامه همین موضوع مینویسد: در قصایدی که در یمگان سروده پیوسته از دوری خود از بلخ شکوه میکند و بعد این ابیات را شاهد می آورد:

ای باد عصر اگر گذری بر دیار بلخ

بگذر به خانه ی من آنجای جوی حال

بنگر که چون شده است پس از من دیار من

با او چه کرده دهر جفا جوی بد فعال

در این ابیات ناصر خسرو به وضاحت و روشن خود را بلخی میداند و بلخ را خانه خود می داند، اگر خلاف این باشد پس چرا از باد عصر تقاضا نمیکند که از ختلان گذر کند؟ (همان منبع صفحات ۱۶۹ - ۱۷۰)

برتلس در صفحه مینویسد که ناصر خسرو در ۱۰۳۰ میلادی در بیست و شش سالگی از قبادیان به بلخ آمده است. (همان منبع صفحه ۱۷۱).

هر چند که برتلس باز هم دچار توهم شده ولی درست به نظر میرسد که ناصر خسرو در سن بیست و شش سالگی از روستای قبادیان بلخ، به مرکز بلخ که پایتخت دوم غزنویان بود به دربار سلطان غزنه شرفیاب میشود.

علت این همه دروغ پراگنی و ضد و نقیض گویی های برتلس رغبت بی حد و اندازه وی به اینکه نشان دهد که ناصر خسرو در شوروی تولد یافته است. اگر برتلس امروز زنده می بود مطمئنا این حرفها را نمی زد. کسی که اندکترین معلومات از علم تاریخ و جغرافیا داشته باشد، میداند که قبادیان ختلان در کجاست و قبادیان بلخ در کجاست. یکی آن سوی جیحون و دیگری این سوی جیحون موقعیت دارد.

برای ادامه بحث رجوع کنیم به آثار ناصر خسرو . ببینیم که خود در باره زادگاهش چه میگوید.

نبینی کز خراسان من نشسته پست در یمگان

همی آید سوی من یک به یک هر چه ام همی باید.

دیوان اشعار قصیده ۷۶ صفحه ۲۲۵

در عصر ناصر خسرو آنسوی جیحون را ماورالنهر و این سوی جیحون (جنوب رود) را بنام خراسان یاد میکردند. این بیت نیز گواهی میدهد که ناصر خسرو خود را خراسانی می داند.

در قصیده دیگری نیز آمده است:

بنالم به تو ای حلیم قدیر

ز اهل خراسان صغیر و کبیر

چه کردم که از من رمیده شدند

همه خویش و بیگانه بر خیر خیر؟

دیوان اشعار قصیده ۱۰۰ صفحه ۳۰۵

ناصر خسرو ضمن اینکه شاعران مدیحه سرا و علمای دربار را بابت چاپلوسی و اینکه برای بدست آوردن صله و لقمه نان خود را دو لای میکنند و منتظر بدست آوردن صله در صف در دربار قرار میگیرند، متهم میکند و از آزاداندیشی و بی نیازی خود بر آنها طعنه میزند. شاهان و امیران غاصب را در آوارگی خود به یمگان متهم میکند. هر چند از بودن در یمگان شکوه ندارد. میگوید که میدانند که من از برای بدست آوردن مال (سیم و زر) به اینجا نیامده ام، همه میدانند که یمگان جای سیم و زر نیست.

مینویسد:

بلخ ترا دادم و یمگان ستم

وین دره ی خشک و جبال تلال

(همان منبع قصیده ۱۲۱ صفحه ۳۵۷)

در قصیده دیگر آمده است:

منگر به سخنهای او ازیراک
 ترکانش براندند از خراسان
 نه میر خراسان پسندد او را
 نه شاه سجستان، نه میر ختلان
 گر مذهب او حق و راست بودی
 در بلخ بودی به اتفاق اعیان.
 قصیده ۱۶۱ صفحه ۴۴۰

حکیم به صراحت بیان می دارد که بلخ مسقط الراس او بوده و توسط ترکان از زادگاهش رانده شده و در هیچ سرزمینی برایش جای نیست، هیچ کس بابت افکار و رای او را تحویل نمیگیرد.
 در قصیده زیر آمده است:

چون دلت از بلخ نشد به یمگان خرسند
 پس چه «فریدون» به سوی تو چه «فریرون».
 همان منبع ۱۷۸ صفحه ۴۷۹

شاعر باز هم اشاره میکند که بی عدالتی و تعصب فقها و روحانیون قشری که او را از خانمانش رانده اند. مرا دونان ز خان و مان براندند

گروهی از نماز خویش ساهون
 خراسان جای دونان شد نگنجد
 به یک خانه درون آزاده با دون
 قصیده ۲۷۹ صفحه ۴۸۰

در همین شعر شاعر سلجوقیان را اشغالگر میدانند و آنها را به دنیا پرستی و ثروت اندوزی متهم میکند. فقها و خطیبان را که از منابر بر گروه اشغالگران و ستمگران و جباران که از خون مردم ارتزاق میکنند در زیر شلاق انتقاد قرار میدهد که چرا از منابر مساجد به این ددمنشان و دیو صفتان آفرین میگویند و خوش آمدها میگویند.

ناصر خسرو از خود میپرسد این چه وضع است که در خراسان و زادگاهش بلخ ادامه دارد مردم همه بی هوش و مدهوش است انگار در مستی شراب و یا افیون غرق هستند.

شاعر بلخ را به بهشت تشبیه میکند و میگوید که آنهاییکه از دشت قپچاق آمده بهشت را از دست مردم ربودند و شدند بهشتیان و اهل بلخ در همه جا پراکنده و پریشان حال.

ازیرا تو به بلخ چون بهشتی

وز این ام من به یمگان مانده مسجون.

قصیده ۲۷۹ صفحه ۴۸۰

ناصر خسرو در شعر دیگری نیز با تاسف و اندوه زیاد از خرابی و بربادی زادگاهش بلخ یاد میکند و حسرت میگوید :

در بلخ ایمن اند از هر شری

میخواره و دزد، لوطی و زنباره

قصیده ۱۹۵ صفحه ۵۳۸

ناصر خسرو هر چند از زادگاه خود بلخ رانده شده و به یاد یار و دیار دلتنگ است و در دوری از باغهای مصفا و جویهای پر آب بلخ و کانونهای معرفت و استیلا بیگانه بر آن نالان و گریان است ولی باز هم یزدان را شکرگزار است که در یمگان در جای امن است و دست دونان و بدخواهان و معاندین به وی نمی رسد.

ای حجت خراسان در یمگان

گرچه به بند سخت گرفتاری

چون دیو بر تو دست نمی یابد

باید که شکر ایزد بگذاری

قصیده ۲۱۹ صفحه ۵۵۶

بگذر ای باد دل افروز خراسانی

بر یکی مانده به یمگان دره زندانی

در افزوده ها. صفحه ۶۳۹
 ای باد عصر اگر گزری بر دیار بلخ
 بگذر به خانه‌ی من و آن جای جوی، حال
 بنگر که چون شده است پس از من دیار من
 با او چه کرد دهر جفا جوی بد فعال

برای این قضیه که زادگاه ناصر خسرو بلخ بوده است و نه ختلان می‌خواهیم رجوع کنیم به گفته‌ها و نوشته‌های ارباب تحقیق و پژوهش.
 دکتر جعفر شعار در تحلیل سفرنامه در آغاز سخن تحت عنوان زندگینامه و آثار ناصر خسرو مینویسد:

زادگاه این شاعر فرزانه و نویسنده گرانقدر قبادیان بلخ بود.
 لطف بذل دقت نموده ببینید که آقای شعار بلخ را زادگاه شاعر میدانند.
 صاحب سفرنامه حکیم ابومعین ناصر خسرو علوی از شعرای قدیم خطه خراسان است که به علاوه شاعری در علم و حکمت و فضل و دانش شهره روزگار بود.
 محمد الطاف حسین

پیر عصیانگر و سیاح پرتلاش و گرانجان بلخ ناصر خسرو علوی، در روزگاری که جوانی پر شور و شرش سپری میشود، وی بایست بنا بر معمول پیری آرامی بخشش آغاز شود جویای چه بوده است.
 دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

از خراسان که برای ناصر خسرو روزی جلوه گاه صورت و معنا هر دو بود، دیگر در نظرش جز ظاهری بی روح و صورتی خالی از معنا نمانده بود.
 دکتر عبدالحسین زرینکوب

برای آنکه سخن به درازا نکشد و از تطویل جلوگیری شده باشد بار دیگر رجوع کنیم به آثار ناصر خسرو و ببینیم که خود در سفرنامه چه گفته است. در پایان سفرنامه زمانی که به برادرش خواجه عبدالجلیل میرسد چنین مینویسد:

به همدیگر رسیدیم (برادران) و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه و
 تعالی را بدان شکرها گذاردیم. و بدین تاریخ (۶ جمادی الاخر ۴۴۴) به بلخ رسیدیم.
 و حسب حال این سه بیت بگفتم:

رنج و عنای جهان اگرچه دراز است
 با بد و با نیک بی گمان به سر آید
 چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز
 هرچه یکی رفت بر اثر دگر آید.
 پایان سفرنامه صفحه ۱۶۱.